

سید حسین خلیلی

عطری از تو به مشامم اگر رسید رنگی به خاطر ام اگر - استخوانی از سینه ام کندی میخی به تاولی که در پنهانی
ابر داشتم بزنی . خورشید به روسریت بسته بودم . گیسوی تو تاب نیاورد . چه می دانستم تا پیریشان خانه بودم در هوات ،
مدار کهنه از چشم پرکرد ماه روانی ، وزخم معتادم ، گلوله ای در گلوم کاشت که باران باعالی ترین نمک شکل جدیدم
را خورده باشد .

پس

دورانِ ماه نشینی ام
اتاق می شود

سر گیجه ی زمین
لالایی !

من

باحافظه ای از صدات

به زیارتِ آخرین بوسه می روم

آنجا که بزاق
در سد بغضی مهیب
بی چاره است

بی دقیقه تر از موت

تاریخِ ابتلاست
دهانِ مُنْهَدِمَم .